

PROBLEM IS NOT UTOPIANISM, IT IS LACK OF OPEN SOCIETY

<http://www.ghandchi.com/340-Utopianism-plus.htm>

متن بزبان انگلیسی

<http://www.ghandchi.com/340-UtopianismEng.htm>



سام قندچی

مسأله آرمانگرایی نیست، نبود جامعه باز است

بسیاری از کسانی که از تجربه استبداد سیاسی و فکری کمونیسم، یا اسلامگرایی، بیرون آمده اند، تصور میکنند که دلیل اصلی استبداد آن سیستمها، آرمانگرایی آن ها بوده است، و به نفي آرمانگرایی میرسند. واقعیت این است که حتی لیبرالیسم هم بسیار آرمانگرا تر از اتوپیسیم کمونیستی بوده است، چه در زمینه اقتصادی و چه در زمینه سیاسی، ولی آنچه تجربه دموکراسی های غرب را جدا میکند باور آنها به *جامعه باز* است.

در واقع اولین منقدین لنینیسم نظیر لوکاش Lucas و منهایم Mannheim در سال 1929 در اشتباه بودند که فکر میکردند مسأله دیکتاتوری کمونیسم بخاطر داشتن اندیشه های آرمانگرا بوده است. آنها اتوپینیسم را حذف و نئو مارکسیست شدند، با تکیه بر جامعه شناسی دانش. در واقع اندیشه دموکراسی جامعه مدرن، از جان لاک تا استوارت میل، بسیار آرمانگرا است، ولی همه آرمانگرایان *جامعه بسته* closed society را ترویج نمیکنند.

این موضوعی است که دست آورد مهم کارل پاپر است که نشان داد مسأله استبداد از اسپارت در یونان باستان، تا کمونیسم و فاشیسم در دنیای صنعتی، عدم پذیرش *جامعه باز* open society در آنها بوده است، و نشان داد که از جمهوریت افلاطون، با حکومت نخبگان، تا تنوری دولت هگل، و بالاخره مارکس، با حکومت پرولتاریا، مسأله تعلق *جامعه بسته* در آنها است که استبداد آفرین است. در واقع حتی آیت الله خمینی نیز در کتاب ولایت فقیه خود، اندیشه افلاطون را بکار برده، و حتی وی را به نام ذکر میکند.

من در نوشته **قانون و ایران: فضیلت یا حقوق**، نشان دادم که حتی در دموکراسی آتن، در یونان باستان، دموکراسی به معنی *حقوق* درک نمیشده است، و به معنی *فضیلت* درک میشده، و به همین دلیل است که در دفاعیات سقراط، حرفی از حقوق وی نیست، و حتی سعی وی، در نشان دادن با فضیلت تر بودن خود، در برابر محاکمه کنندگانش است، وقاصی نهائی هم خدایان هستند که هر طرف میخواهد سخنگوی آنها باشد.

در نتیجه در تئوری عدالت سقراط و افلاطون، از حقوق انسانی بحثی نیست، اصل بحث فضیلت است. همانقدر حقوقی نیز که در عمل در آتن برای اشراف وجود داشت، نتیجه یک قانون اساسی با تعیین حقوق، حتی برای اشراف نبود. و در اسپارت حتی اشراف هم جنین حقوقی نداشتند، و زنان و برده گان هم که در هر دو جا حقوقی نداشتند. منظور بحث آنکه اساس درک دموکراسی بر مبنای حقوق، و نه بر مبنای فضیلت، در دنیای مدرن طرح شده است.

جامعه باز آن جامعه ای است که در آن حقوق انسانی، جهان شمول پذیرفته شده، و در عمل و در قانون برسمیت شناخته شده اند. در واقع سوسیالیسم مدرن با نقد لیبرالیسم، از جامعه آزاد نیز فاصله گرفت، و از ابتدا آن را در نقد برنامه گوتای مارکس و انگلس میشود دید، که پدینگونه جامعه باز است که نفي شده و دیکتاتوری پرولتاریا توجیه میشود، تا تنوری دولت لنین و استالین در دهه های بعد. و این اشتباه اساسی آن ها در زمینه جامعه شناسی بود، که در کنار تئوری اقتصاد دولتی، به استبداد لنینیسم و استالینیسم کشید.

در واقع آرمانگرایی کمونیسم را، سالها قبل از لوکاش، برتراند راسل نقد کرده بود، و مسائلی که آنها طرح میکنند درست هستند، همانطور که در اندیشه مارکسیستی و مونیسم-یکتاگرایی نقد جالب برتراند راسل را از اتوپی توماس مور ذکر کرده ام. اما ساختن جامعه دموکراتیک پس از رنسانس هم همانقدر آرمانگرایانه بوده است. پاپر در سالهای 1940 در کتاب جامعه باز و دشمنانش نشان داد که مسأله آرمانگرایی نیست و مسأله سوسیالیسم مدرن ضدیت آن با جامعه باز بوده است.

پاپر سوسیالیسم مدرن را مساوی جریانات سوسیالیستی ماقبل صنعتی نظیر توماس مور نمی بیند، هر چند آرمان ها شبیه هستند، و نقد برتراند راسل از چنین آرمانهایی بصورت طرح یک جامعه آینده کسالت آور، بجا است، ولی مسأله استبداد و دیکتاتوری سوسیالیسم مدرن بحث دیگری است و پاپر آنرا پاسخ داد. این دو موضوع، یعنی آرمانگرایی و عدم دفاع از جامعه باز، قبل از پاپر، چه در میان نویسندگان لیبرال نظیر راسل، و چه در میانه نئو مارکسیست ها نظیر لوکاش و منهایم مساوی تلقی میشدند.

جریانات آرمانگرایی واپس گرا، نظیر اسلامگرایی کنونی جمهوری اسلامی، و مجاهدین، در گذشته نیز بوده اند، نظیر مزدکیان که بهترین نقد آنرا علامه دهخدا نوشته است، که آنان را یک فرقه واپس گرا دیده است. برعکس نویسندگان کمونیست که بخاطر دیدن برخی آرمانهای مشترک، مزدکیان را مترقی ارزیابی کرده اند. متأسفانه نویسندگانی نظیر احسان طبری که درباره مزدکیان و جنبش های مشابه نوشتند، حتی نظیر انگلس که در باره موینتزر نوشته است، با تاریخ واقعی این جنبش ها آشنا نبوده، و فقط از روی آرمانهای آن ها به قضاوت نشسته اند، و از جریانات واپسگرا دفاع کرده اند، و مخالفین چپ هم، اکثراً برعکس، بخاطر مخالفت با آرمانهای این جنبش ها، آنها را کوبیده اند، و نه نقش تاریخی آنها در ترقی یا واپس گرایی. بهر حال این موضوع مفصلی است و میدانم برخی تاریخ نگارانی که از دیدگاه های جدید به تاریخ نگاه میکنند، در مورد مزدکیان در حال تحقیق و نشر هستند.

آنچه درباره لنینیسم و اسلامگرایی بایستی در نظر داشت، دوباره نه آرمانگرایی آنها، که البته بسیار پرابلماتیک است، بلکه ضدیت آنها با جامعه باز، در قانون و عمل است.

نوشته زیر یکی از جالب ترین نوشته های است که درباره آرمانگرایی در عصر ما نوشته شده است و امیدوارم به فارسی ترجمه شود:

<http://iranscope.ghandchi.com/Anthology/bisk.htm>

در سالهای اخیر، در نقد از جمهوری اسلامی، بسیاری به نقد عرصه های مختلف زندگی اجتماعی در ایران پرداخته اند و اینکه انتظارشان از جامعه مدنی چیست. مثلاً نقد روسری در مجاهدین خلق. این نوشته ها آن نوع نقدی است که در غرب توسط کسانی نظیر ولتر و توماس پین انجام شده است، و به رشد *جامعه باز* کمک بسیار کرده است. توسعه جامعه باز فقط در سیاست نیست، و اهمیت نوشته های نظیر آثار ابن ورق یا علی دشتی، و حتی بسیاری از رمان های جدید ایران، که به مسائل روزمره زندگی میپردازند، در همین است.

رمان های جدید نظیر حاجی آقای هدایت، به زندگی روزمره میپردازند، ولی فقط نقد نمیکنند، بلکه جامعه باز را ترویج میکنند.

در واقع اینکه کسی نظیر آقاجری با حکم مرگ خود برای کفر مخالف است، ولی از فتوای خمینی برای قتل سلمان رشدی دفاع میکند، نشان دهنده آرمانگرایی او نیست، بلکه نشانه ضدیت او و اسلامگرایان باصلاح طلب، با جامعه باز است، و دیدن دموکراسی بعنوان فضیلت است که خود را فاضل و اقتدارگرایان را جاهل میدانند، و حقوق انسانی در جامعه باز برایشان اصل نیست. به همین شکل مجاهدین و مسأله عدم رعایت حقوق بشر در تشکیلاتشان و مسائلی نظیر دفاع از

حکومت اسلامی برای دولت موقت، روسری در تشکیلاتشان، و حملاتشان به مخالفین با دروغ و تهدید، همه حکایت از ضدیت آنها با جامعه باز است.

نداشتن یا داشتن آرمان و آرمانگرایی، به معنی پلورالیسم یا نفی آن نیست. هما نظور که در دموکراسی حکومت مردم نیست نوشتیم، مسأله اصلی دموکراسی، نه در آرمان ها و نه در افراد است. مسأله *چگونه* حکومت کردن است، و دقیقاً به همین دلیل دموکراسی اسلامی پلورالیسم نیست.

حاصله کنیم ایده ال های جان لاک یا جان استوارت میل، همانقدر آرمانگرا بودند، که ایده الهای مارکس. با اینکه بنظر من دموکراسی مالکیت دار برای توسعه دموکراسی فراصنعتی مناسب تر از سوسیالیسم و اقتصاد دولتی است، و مفصلاً نظرم را در این مورد در آیا سوسیالیسم عادلانه تر است؟، نوشته ام. اما آنچه دموکراسی های غرب و اندیشمندان آنرا موفق به رشد دموکراسی کرد، عدم آرمانگرایی نبود، بلکه کوشش آنها در تئوری و عمل برای ایجاد جامعه باز بود،

به امید جمهوری آینده نگر، فدرال، دموکراتیک، و سکولار در ایران

سام قندچی، ناشر و سردبیر
ایرانسکوپ

<http://www.iranscope.com>

14 خرداد 1383

June 3, 2004

مقالات مربوط به موضوع

<http://www.ghandchi.com/299-Marxism.htm>

<http://www.ghandchi.com/303-Socialism.htm>

<http://www.ghandchi.com/347-Futurism.htm>

<http://www.ghandchi.com/206-OpenSociety.htm>

<http://www.ghandchi.com/236-PowerDemocracy.htm>

<http://www.ghandchi.com/314-Vision.htm>

<http://www.ghandchi.com/179-IranianLeftism.htm>

<http://www.ghandchi.com/index-Page13.html>

مقالات تئوریک

<http://www.ghandchi.com>

فهرست مقالات

<http://www.ghandchi.com/SelectedArticles.html>